

Position, Role, and Challenges of Non-Governmental Organizations in Supporting Public Rights

Hadi Shojaee  / Assistant Professor of Political Science, Imam Khomeini Educational and Research Institute.
shojaei@iki.ac.ir

Received: 2024/07/26 - **Accepted:** 2024/10/20

Abstract

Truth, meaning what ought to be, and reality, meaning what is, are two bases for the formation of foreign policy actions. Determining authenticity and establishing a specific relationship between them has always been a fundamental concern for policymakers. Using a descriptive-analytical method, this research seeks to answer the fundamental question: Do historical data confirm the existence of a challenge in balancing truth and reality in the foreign policy of modern states? And if the answer is affirmative, how does the Islamic Republic of Iran, as a value-based political system, formulate its foreign policy in relation to these two influential components? The research findings indicate that achieving a desirable balance between truth and reality, from ancient times to the present, has always been a fundamental challenge in the theoretical and practical realm of foreign policy. Considering its nature and foundational principles, the Islamic Republic of Iran adopts a right-oriented strategy in the realm of foreign policy; however, by pursuing truths within the context of reality and considering its exigencies, it formulates its foreign policy based on the theoretical and practical coherence of truth and reality.

Keywords: truth, reality, foreign policy, modern state, Islamic Republic of Iran

چالش حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی دولت مدرن (مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران)

shojaei@iki.ac.ir

هادی شجاعی  / استادیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۵ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۹

چکیده

حقیقت به معنای آنچه باید باشد و واقعیت به معنای آنچه هست، دو بستر شکل‌گیری کنش‌های سیاست خارجی هستند که تعیین اصالت و تنظیم نسبت مشخص میان آن دو همواره از دغدغه‌های اساسی سیاست‌گذاران و سیاست‌ورزان بوده است. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به دنبال پاسخ به این سؤال اساسی است که آیا داده‌های تاریخی، وجود چالش نسبت‌سنجی میان حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی دولت‌های مدرن را تأیید می‌کند؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام سیاسی ارزشی، سیاست خارجی خود را در نسبت با این دو مؤلفه تأثیرگذار چگونه صورت‌بندی می‌کند؟ یافته‌های پژوهش گواهی می‌دهد که نسبت‌سنجی مطلوب حقیقت و واقعیت از دوران باستان تا کنون، همواره به عنوان چالشی اساسی در حوزه نظری و عملی سیاست خارجی مطرح بوده است. جمهوری اسلامی ایران با توجه به ماهیت و مبانی بنیادین خود، راهبرد حق‌گرایی را در حوزه سیاست خارجی مبنای عمل قرار می‌دهد؛ اما با پیگیری حقایق در بستر واقعیت و توجه به اقتضات آن، سیاست خارجی خود را بر مبنای انسجام نظری و عملی حقیقت و واقعیت صورت‌بندی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: حقیقت، واقعیت، سیاست خارجی، دولت مدرن، جمهوری اسلامی ایران.

حکمرانی سیاست خارجی به دلیل برخورداری از تراحمات نظری و عملی گسترده ناشی از تراکم ذی‌نفعان متعدد، همواره با چالش‌هایی روبه‌روست که در حکمرانی سیاست داخلی کمتر مشاهده می‌شوند. چالش حقیقت و واقعیت یکی از مهم‌ترین مسائلی است که بخش زیادی از نظام‌های سیاسی و به‌طور ویژه نظام‌های ایدئولوژیک را درگیر کرده، سازواری میان این دو مؤلفه را به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های کارگزاران سیاست خارجی تبدیل می‌کند. سیاست خارجی در امتداد شرایط داخلی کشور تعریف می‌شود و از این‌رو آن را گسترش خارجی امیدها، رؤیاهای و ترس‌های یک ملت قلمداد می‌کنند؛ به این معنا که دستگاه سیاست خارجی هر دولت وظیفه دارد که امیدهای ملت را بارور سازد؛ رؤیاهای آن را تحقق بخشد و درنهایت، پاسخی درخور به ترس‌های آن ارائه کند. فراتر از امیدها و ترس‌های داخلی، محققین سیاست خارجی بر عنصر دیگری تمرکز می‌کنند که ایده دولت درباره جهان و نگاه ارزشی آن به محیط پیرامونی‌اش را روایت می‌کند و کلیت سیاست خارجی دولت موردنظر، در جهت تحقق آن سازمان‌دهی می‌شود (Mayall, 2019). این عنصر با ارزش که می‌توان آن را حقیقت نام نهاد، صرفاً به‌عنوان جزئی معمولی از سیاست خارجی در کنار دیگر اجزا در نظر گرفته نمی‌شود؛ بلکه مهم‌ترین رکن هویتی است که سیاست خارجی حول آن شکل می‌گیرد و بر مدارش حرکت می‌کند (Kaplan, 2019, p. xxi).

اساساً یکی از اهداف اصلی اندیشمندان در هر زمینه‌ای از تحقیق، از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی گرفته تا فلسفه و تاریخ و زیبایی‌شناسی و از جمله سیاست خارجی، کشف حقیقت و هدایت رفتار بر مدار آن است؛ حقایقی که یا از نظر اجتماعی پذیرفتنی‌اند یا به علایق خاصی مربوط می‌شوند و در هر صورت، کنش‌های خارجی در جهت آنها و برای تضمین و تحقق آنها انجام می‌گیرند. در کنار این عنصر انکارناشدنی، وفاداری به واقعیت‌ها نیز به‌عنوان یک خواست تغییرناپذیر جمعی، همواره متوجه سیاست‌گذاران و مجریان سیاست خارجی بوده است و ایشان از طرف افکار عمومی داخلی و همچنین ذی‌نفعان خارجی، جهت در نظر داشتن واقعیت‌های محیطی و مدیریتی تحت فشار قرار دارند (Horwich, 2010, p. 1). چالش حقیقت و واقعیت، به‌لحاظ نظری و عملی، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بیش از چهار دهه گذشته نمود داشته و مباحث گوناگونی را میان محققین این حوزه و سیاست‌گذاران و مجریان به‌وجود آورده است. می‌توان با قاطعیت اذعان کرد که معماری آرمان‌های مذهبی - واقعیت‌های سکولار، یکی از چالش‌های اساسی‌ای است که سیاست‌ورزی جمهوری اسلامی در سیاست بین‌الملل معاصر را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۷، ص ۶۸). علامه طباطبائی ستیز میان منطق حقیقت و واقعیت در هدایت کنش‌های سیاسی را به‌خوبی تبیین کرده است. از دیدگاه وی، به‌طور کلی برای جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی بازیگران دولتی و غیردولتی دو منطق بنیادین وجود دارد که

یکی بر دنبال کردن و تلاش برای تحقق حقیقت تأکید دارد و حقایق را سرلوحه رفتارهای آدمی قلمداد می‌کند و دیگری فراتر از واقعیت‌های موجود، برای عنصر دیگری ارزش قائل نیست و بر این باور است که کنشگری باید در بستر منافع و در امتداد آنها انجام شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۶۲). با در نظر گرفتن این دو منطق، باید به این سؤال اساسی پاسخ داد که آیا دولت مدرن نیز با توجه به مختصات ویژه آن نسبت به حکومت‌های گذشته گرفتار چالش حقیقت و واقعیت است؟ افزون بر آن، صورت‌بندی سیاست خارجی در نظام ارزشی جمهوری اسلامی ایران در چالش میان این دو مؤلفه، به چه شکلی انجام می‌شود؟

پژوهش‌های انجام‌شده در موضوع تحقیق را می‌توان به صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

۱. برخی آثار به بررسی سیاست خارجی نظام اسلامی اختصاص دارند و رابطه بُعد ارزشی و ایدئولوژیک نظام اسلامی و بُعد ملی آن را بررسی می‌کنند؛ مانند کتاب *توافق و تراحم منافع ملی و مصالح اسلامی*، اثر هادی نخعی؛ *مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی*، اثر صادق حقیقت؛ و *منافع انسانی؛ الگوی منافع دولت اسلامی در سیاست خارجی*، اثر هادی شجاعی. این آثار با مفروض قرار دادن وجود دوگانه‌ای به نام منافع ملی و مصالح اسلامی، همه‌ت همت خود را مصروف آشتی دادن میان این دو عنصر در سیاست خارجی کرده‌اند. بنابراین تمرکز مشخصی روی مسئله نسبت حقیقت و واقعیت در حوزه سیاست خارجی ندارند و صرفاً از مجموعه مباحث آنها می‌توان برای تبیین برخی از ابعاد بحث بهره برد.

۲. برخی آثار به صورت متمرکزی به بررسی جایگاه ارزش‌ها و بایدها در سیاست خارجی پرداخته‌اند. گزارشی با عنوان «Values on the retreat? The role of values in the EU's external policies» در اداره کل سیاست‌های خارجی اتحادیه اروپا و توسط ماریو دیمن نگاشته شده و به دنبال آن است که نشان دهد: آیا اهمیت ارزش‌ها در سیاست خارجی اتحادیه اروپا رو به کاهش است؟ و اگر چنین است، اتحادیه اروپا چگونه می‌تواند به این روند واکنش نشان دهد؟ مقاله «نقش ارزش‌ها در سیاست خارجی»، اثر رابرت کاپلان، و همچنین مقاله «تأملاتی پیرامون ارزش‌ها در سیاست خارجی غرب از نظم جهانی لیبرال تا ارزش‌های متضاد» که در کتاب *Values in Foreign Policy Investigating Ideals and Interests*، نوشته جیمز مایال و همکارانش، منتشر شده است، جایگاه ارزش‌ها در سیاست خارجی برخی دولت‌ها مانند آمریکا، روسیه، چین و... را به اختصار بررسی می‌کنند. با توجه به آنچه گفته شد، در میان آثار موجود، منبعی که به طور مشخص به دنبال بررسی رابطه حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی دولت‌های مدرن و به ویژه جمهوری اسلامی ایران باشد، مشاهده نمی‌شود.

روش مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است. روش توصیفی برای توصیف عینی و کیفی محتوای گزاره‌های علمی به صورت نظام‌دار استفاده می‌شود. روش تحلیل محتوا نیز برای تجزیه و تحلیل عینی و منظم

داده‌های مرتبط با سیاست خارجی دولت‌ها به‌کار رفته و از طریق آن، ردپای کاربست واقعیت و حقیقت در کنش سیاسی دولت‌ها دنبال شده است. پژوهش حاضر از سه بخش تشکیل شده است: ابتدا مفهوم حقیقت و واقعیت مورد واکاوی قرار می‌گیرد؛ سپس چالش حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی دولت مدرن بررسی می‌گردد؛ درنهایت، جایگاه واقعیت و حقیقت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌لحاظ نظری و عملی تجزیه و تحلیل می‌شود.

۱. درآمدی بر مفهوم حقیقت و واقعیت

حقیقت در لغت از ریشه «حق» گرفته شده است. راغب اصفهانی در مفردات، حق را به‌معنای مطابقت، یکسانی، هماهنگی و درستی تعریف می‌کند و برای تقریب به ذهن، مطابقت پایهٔ درب با پاشنهٔ خود را مثال می‌زند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۶). به‌نظر می‌رسد ریشه «حق»، به‌معنای ثبوت همراه با مطابقت با واقعیت باشد و قید مطابقت با واقع نیز در مفهوم همهٔ مصادیق حق اخذ شده و از این جهت غیرقابل انفکاک است (مصطفوی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۶۲). بنابراین وقتی در لغت دربارهٔ «حقیقت» بحث می‌شود، مقصود وضعیت، حالت یا کنشی است که هم دارای ثبوت و استقرار است و هم با واقع مطابقت دارد. واقعیت نیز در لغت از ریشه «وقع» گرفته شده است که به‌لحاظ اصل معنایی خود بر نزول و تثبیت دلالت می‌کند. در این صورت، مراد از واقعیت، مطلق آن چیزی است که در خارج ظاهر می‌شود و در عینیت بیرونی مستقر می‌گردد (مصطفوی، ۱۳۷۵، ج ۱۳، ص ۱۷۹-۱۸۰).

معنای اصطلاحی حقیقت و واقعیت در این پژوهش، برگرفته از رویکرد مفهوم‌شناختی‌ای است که آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای در تعریف این دو مفهوم مبنا قرار می‌دهند. از دیدگاه شهید بهشتی، واقعیت عبارت است از آنچه هست و حقیقت عبارت است از آنچه باید باشد (بهشتی، ۱۳۹۲، ص ۴۳). آیت‌الله خامنه‌ای نیز همین تعریف را از حقیقت و واقعیت ارائه می‌کند؛ ولی در ادامه تأکید می‌کند که در بینش اسلامی فرقی بین حق و واقع نیست؛ به این معنا که آنچه در واقعیت و متن حقیقی عالم وجود دارد، همان حقیقت است؛ ولی در تعبیرات عرفی، حق به چیزی اطلاق می‌شود که باید باشد و واقع ناظر به چیزی است که اکنون وجود دارد، که البته گاهی منطبق با آن حق است و گاهی هم منطبق نیست (خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۰۸/۱۵). البته وی تأکید می‌کند که با توجه به تعریف حقیقت به آنچه باید باشد و تعریف واقعیت به آنچه هست، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که حقیقت و واقعیت چه نسبتی با هم دارند؟ آیا هر واقعیتی حقیقت است؟ و آیا هر حقیقتی واقعیت پیدا می‌کند؟ شهید بهشتی در پاسخ به این سؤال معتقد است: برخی از واقعیت‌ها حقیقت‌اند؛ مانند نظام سیاسی عادلانه که وقتی به‌وجود می‌آید، هم واقعیت است و هم حق است؛ یعنی هم وجود خارجی دارد و هم همان‌طور است که باید باشد. برخی از واقعیت‌ها نیز حقیقت نیستند؛ بلکه باطل‌اند؛ مانند ظلم به دیگران که یک واقعیت است؛ یعنی در خارج انجام شده، ولی حقیقت نیست؛ به این معنا که عمل انجام‌شده، آن‌گونه‌که باید می‌بود (توأم با عدالت)، نیست. با این وصف، آیا

می‌توان گفت که برخی از آنچه حقیقت است، واقعیت نیست؟ یعنی چیزی حق باشد، ولی واقعیت نباشد؟ شهید بهشتی به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد؛ زیرا می‌توان آرمان‌ها و ایدئال‌هایی را که بشر به‌عنوان حقیقت می‌پرستد و دنبال می‌کند، برشمرد که هنوز در خارج تحقق نیافته‌اند (بهشتی، ۱۳۹۲، ص ۴۳-۴۷).

در جمع‌بندی مفهوم‌شناسی حقیقت و واقعیت باید به این نکته توجه کرد که حقیقت به‌معنای آنچه باید باشد را می‌توان در دو سطح مُدنی و متعالی مطرح کرد. سطح مدنی ناظر به خواست‌ها و اولویت‌هایی است که بشر به‌لحاظ جنبه طبیعی خود به دنبال دستیابی به آنهاست و بدین ترتیب، با توجه به تعریف عامی که از حقیقت ارائه شد، می‌تواند مصداقی برای حقیقت قرار گیرد. حقیقت در سطح متعالی ناظر به آرمان‌ها و ایدئال‌هایی است که از سنخ ارزش‌های الهی یا بشری‌اند و در اراده الهی، فطرت مشترک بشری یا حتی در تاریخ و فرهنگ ملت‌ها ریشه دارند. مقصود از حقیقت در این پژوهش، این‌گونه حقایق متعالی است که البته خود دارای مراتب‌اند و چنان‌که بیان شد، مجموعه‌ای از ارزش‌های الهی تا اصول عام اخلاقی بشر و همچنین اصول اخلاقی ملت‌ها را شامل می‌شوند.

۲. چالش حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی دولت مدرن

پیدایش دولت مدرن یکی از پیامدهای اصلی مدرنیته در چند سده اخیر است. دولت مدرن دستگاه و سازمانی سیاسی است که چند مؤلفه اساسی دارد: نهادهایش به‌رغم تغییر حاکمان، تداوم دارد؛ نظم عمومی یکپارچه و متمرکز در سرزمینی که در آن، دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی و مدعی انحصاری به‌کارگیری اجبار مشروع است، به‌وجود می‌آورد؛ خواهان وفاداری اعضا و ساکنان سرزمینش است؛ دارای حاکمیت مستقیم است و بدون واسطه و از طریق دستگاه بروکراسی با تمامی ابعاد زندگی اتباع خود ارتباط می‌یابد؛ منابع اقتصادی برای انجام کارویژه‌های دولت نیز برخلاف دولت‌های پیشامدرن که از طریق خراج و معمولاً با استفاده از زور به‌دست می‌آمد، از طریق بروکراسی به‌صورت مستقیم از شهروندان در قالب مالیات گرفته می‌شود (Pierson, 1996, p.35).

به‌رغم تفاوتی که برخی محققین میان دولت مدرن و دولت ملی قائل‌اند، منظور از دولت مدرن در این پژوهش، مفهوم عامی است که هر دو الگو را دربرمی‌گیرد؛ یعنی دولتی که نه‌تنها بیانگر مؤلفه‌های یادشده است، بلکه نهادی جویشده از ملت و حاکی از وجود نگرش‌ها، ارزش‌ها، شیوه‌ها و رفتارهای خاصی است که بر خواست و اراده مردم استوار است. از این منظر، اساسی‌ترین مفروض دولت مدرن آن است که هم در بُعد خاستگاه اجتماعی حاکمیت و هم در بُعد مشروعیت فرایندهای تصمیم‌گیری و تدبیرهای اجرایی، بر خواست و اراده ملت بنا نهاده شده است. در این نگاه است که مفاهیم بنیادینی همچون منافع ملی، حاکمیت ملی، امنیت ملی و قدرت ملی معنا می‌یابند (عبدخدایی، ۱۳۹۸، ص ۳۶۶-۳۷۲). بر این اساس، وقتی از سیاست خارجی به‌عنوان برنامه‌ها، اهداف و کنش‌های یک کشور در قبال سایر بازیگران و محیط بین‌المللی سخن به‌میان می‌آید، درواقع بیان

می‌شود که دولت مدرن در قالب سیاست خارجی خود، مکلف است برای تحقق آرمان‌ها و منافع ملتی که نمایندگی آنها را در روابط با دیگر واحدها بر عهده دارد، بکوشد و مسائل دیگر ملت‌ها و همچنین جامعه جهانی، تاجایی که منافع آنها را به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار ندهد، جزء تکالیف اصلی دولت به‌شمار نمی‌رود.

سؤال اساسی‌ای که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا دولت مدرن با توجه به ویژگی‌های ملی و سرزمینی آن، تنها باید با توجه به واقعیت‌های موجود، برای تحقق حداکثری منافع ملی خود اقدام کند؟ یا فراتر از آن، می‌تواند بخشی از همت خویش را مصروف تحقق بایدها و حقایقی کند که در ارزش‌های ملی یا دینی آن جامعه ریشه دارد یا تحقق آنها فضای زیست بین‌المللی را به‌صورت نسبی بهبود می‌بخشد؟ سؤال را بدین شکل نیز می‌توان مطرح کرد: آیا کنشگری تجدیدنظرطلبانه مبتنی بر بایدها در سیاست بین‌الملل، با ماهیت دولت مدرن همخوانی دارد؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، قضاوت تاریخ روابط بین‌الملل در این باره چیست؟ این سؤالات ناظر به مسئله‌ای تاریخی و نظری است که کنکاش درباره آن مشخص می‌کند که سیاست خارجی در چهارچوب هست‌ها و واقعیت‌ها محدود می‌شود یا می‌تواند فراتر از آن به وادی بایدها نیز تعمیم یابد؛ اعم از بایدهایی که به ارزش‌های ملی و تاریخی ملت برمی‌گردد و فراتر از منافع مادی و عینی آن است یا بایدهایی که در ارزش‌های دینی و ایدئولوژیک جامعه ریشه دارد؟ در ادامه، ابتدا این چالش در عرصه نظری سیاست خارجی بررسی می‌گردد و سپس به‌لحاظ تاریخی، چالش یادشده از منظر تاریخ روابط خارجی دولت‌های مدرن تجزیه و تحلیل می‌شود.

۲-۱. عرصه نظری

اهداف سیاست خارجی را نباید محدود به مسائل سخت‌افزاری دانست؛ بلکه سیاست خارجی دربرگیرنده مقاصد و ارزش‌ها نیز هست. کسانی که از طرف یک جامعه تصمیم می‌گیرند، این عمل را از آن روی انجام می‌دهند که محیط داخلی یا خارجی را دگرگون سازند یا آن را حفظ کنند. وجه مشترک همه این تلاش‌ها، وجود قصد یا هدفی است که تصویری از حالت آتی امور و مجموعه شرایط در آینده به‌دست می‌دهد، که حکومت‌ها مایل‌اند به‌دست سیاست‌گذاران خود آن را محقق سازند (هالستی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۱-۲۱۲). هدف اصلی کارگزار سیاست خارجی تأمین نیازها و تضمین خواست‌های ملت است که قاعدتاً بخشی از این خواست‌ها را می‌توان مصداقی برای حقایق متعالی مورد نظر یک ملت تلقی کرد. تلاش برای تحقق این حقایق متعالی به‌طور طبیعی هزینه‌هایی را به‌همراه خواهد داشت؛ به‌ویژه آنکه این حقایق ممکن است ارتباط مستقیمی با جنبه مادی زندگی ملت‌ها نیز نداشته باشند؛ بنابراین پذیرش هزینه‌های تحقق این بایدها توسط ملت‌ها و کارگزاران سیاست خارجی همواره به‌عنوان یک چالش اساسی در حوزه نظری روابط بین‌الملل مطرح بوده است.

از زمان هیوم به بعد، در فلسفه غرب این مسئله مطرح شد که بایدها و نبایدها و مفاهیم ارزشی واقعیت

خارجی ندارند و امور عقلانی و استدلال‌بردار نیستند. خوب و بد مثل همان سلیقه‌هایی هستند که مردم در مورد رنگ‌ها دارند؛ بنابراین نمی‌توانند مبنای عمل قرار گیرند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ج ۱، ص ۲۸۵). بر همین اساس، واقع‌گرایی به‌عنوان اصلی‌ترین جریان حاکم بر روابط بین‌الملل، منافع دولت را مقدم بر ارزش‌ها و حقایق می‌داند. هانس مورگنتا صراحتاً به لزوم تمایز بین واقعیت و عقیده در سیاست اشاره می‌کند. به‌باور وی، دولتمردان باید در سیاست خارجی، آنچه را حقیقتاً عینی و عقلانی است و با شواهد پشتیبانی و با عقل تأیید می‌شود، بر آنچه فقط یک قضاوت ذهنی است و بیانگر ارزش‌های خیال‌پردازانه و همراه با تعصب است، مقدم دارند (Srinivasan et al, 2019, p.2-3). هستی‌شناسی واقع‌گرایی یک هستی‌شناسی ماده‌گرایانه است. به همین دلیل حقیقت را امری بیرونی و به‌صورت مادی و متعین می‌بیند و تعهدات ارزشی و هنجاری را حذف می‌کند (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۴، ص ۳۰۰). مورگنتا با اشاره به این واقعیت اجتناب‌ناپذیر می‌نویسد: «فرد به تدریج درک می‌کند که بی‌احترامی به معیارهای عام اخلاقی کار معدودی اشرار نیست؛ بلکه پیامد اجتناب‌ناپذیر شرایطی است که ملت‌ها در چهارچوب آن زندگی می‌کنند و اهداف خود را تعقیب می‌نمایند» (مورگنتا، ۱۳۷۴، ص ۴۰۹). از دیدگاه وی، حتی اگر رعایت بایدهای اخلاقی در محدوده دولت ملی امکان‌پذیر باشد، در سیاست خارجی و روابط میان کشورها امکان ندارد؛ بنابراین هرگونه اخلاق عام، محکوم به تسلیم در برابر اخلاقی است که صرفاً در چهارچوب واقعیت‌های موجود دنبال می‌شود. وی تأکید می‌کند: «ممکن است سیاستمداران ادعا کنند که به‌خاطر عدالت یا صلح یا بهتر ساختن جهان تصمیماتی را اتخاذ می‌کنند؛ اما این قطعی است که یک سیاستمدار هیچ‌گاه نباید منافع ملی خود را فدای ارتقای اصول اخلاقی و آرمانی در جهان نماید» (Morgenthau, 1952). در چهارچوب نگاه رئالیستی، هرچند منافع تا حدود زیادی در نسبت با ارزش‌ها تعیین می‌شوند، اما از آنجایی که قاطبه دولت‌های مدرن پیگیری منفعت شخصی را در مرکزیت توجه خویش قرار می‌دهند، هیچ دولتی نمی‌تواند از نقض ارزش‌های خود اجتناب کند و تفاوت دولت‌ها صرفاً در میزان انحراف بین ارزش و عمل خارجی است. برخی تحلیلگران بر این باورند که در نظام بین‌الملل مدرن، ارزش‌های سیاست خارجی جای خود را به اقتضانات روزمره حکمرانی و واقعیت‌های موجود می‌دهند و هیچ دولتی به‌تنهایی قادر به ترسیم مسیری بر اساس قطب‌نمای ارزش‌های ادعا شده خود نیست. از این منظر، هرچه موضوع مورد نظر در سیاست خارجی مهم‌تر باشد، امکان مقدم داشتن واقعیت بر حقیقت بیشتر می‌شود (Srinivasan et al, 2019, p.16).

در مقابل این دیدگاه غالب، معدود نظریاتی در حوزه نظری روابط بین‌الملل مطرح شده است که سازش ارزش‌های اخلاقی و سیاست در عرصه بین‌المللی را گریزناپذیر می‌دانند و نهادینه شدن آن را موجب انسانی شدن و مسئولیت‌پذیر شدن سیاست قلمداد می‌کنند (سیف‌زاده، ۱۳۶۹، ص ۱۵۶). از باب نمونه، نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی، جدا کردن

مسائل اخلاقی و هنجاری از روابط بین‌الملل را ناممکن تلقی می‌کنند؛ چون سرشت روابط بین‌الملل چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. به‌باور نظریه‌پردازان این مکتب، دولت‌ها در جامعه بین‌الملل واحدهایی غیراخلاقی نیستند و توسط انسان‌هایی نمایندگی می‌شوند که ناگزیر موضوعی اخلاقی دارند. واتسون تأکید می‌کند که او و هدلی بول به این برداشت خوش‌بینانه تمایل دارند که دولت‌ها در نظام معاصر برای نخستین بار «به‌شکلی آگاهانه در مورد مجموعه‌ای از معیارهای اخلاقی و ارزش‌های فرهنگی می‌اندیشند و می‌کوشند در این مورد به نتیجه برسند» (Watson, 1987, p.152). نظریه انتقادی یا مکتب فرانکفورت نیز بر این باور است که آنچه مانع شکل‌گیری یک اجتماع جهانی می‌شود، ساختار دولتی مبتنی بر حاکمیت است که با برداشتی خاص از خودی و بیگانه‌گره خورده است؛ اما این امر ثابت نیست و می‌توان آن را به برداشتی وسیع‌تر از اجتماع در مقیاسی جهانی تبدیل کرد. به بیان لینکلتر، نظریه انتقادی خواهان ایجاد ساختارهای سیاسی جدیدی است که به منافع بیرونی‌ها بیشتر توجه داشته باشد و این امر مستلزم نوعی عام‌گرایی همراه با توجه به تفاوت‌ها و احساس مسئولیت در قبال دیگر آحاد بشر است (Linklater, 1998, p.27, 166-167). نظریه پسااستعماری نیز به‌عنوان نظریه‌ای در باب مسائل کشورهای در حال توسعه، به‌دنبال شکستن واقعیت‌های موجود استعماری درباره کشورهاست. پسااستعمارگرایی ساخته‌وپرداخته دو نیاز متعارض در دنیای معاصر است: نخست نیاز به خروج از وضعیت وابسته کشورهای سابقاً استعمارزده؛ و دوم ایجاد انگیزش‌های درونی برای پیشرفت. درواقع این نظریه یک رویکرد فرهنگی است که با تأکید بر عامل دانش، در مقابل جوامع غربی به غیریت‌سازی می‌پردازد و نه تنها بر عوامل مادی ایجاد سلطه استعماری، بلکه بر نقش گفتمان و ایدئولوژی تأکید می‌کند و می‌کوشد با عبور از واقعیت‌های نهادینه‌شده، خالق انسان جدید و در نتیجه دنیای متمایزی شود که مبتنی بر هنجارهای عام بشری و احترام به حقوق همه ملت‌ها سامان می‌یابد (Quayson, 2000, p.2).

به‌رغم وجود دیدگاه‌های نظری‌ای که در آنها برای پیگیری حقایق و بایدها در سیاست خارجی دولت مدرن وجهی قائل هستند، این‌گونه دیدگاه‌ها در حاشیه قرار دارند و هنوز نیز در آغاز هزاره سوم میلادی، به عقیده بسیاری از ناظران، انجام تعهدات مربوط به حفظ منافع در بستر واقعیت‌ها و درعین‌حال پیگیری حقایق، ناسازگار به‌نظر می‌رسند (هالستی، ۱۳۹۰، ص ۶۶۴). نهایت آنکه، پیگیری بایدهای فراملی و انسانی صرفاً در ارتباط با منافع ملی توجیه خواهند داشت و فراتر از آن، صرفاً واقعیت‌ها هستند که تعیین‌کننده حدود رفتار کارگزاران سیاست خارجی خواهند بود.

۲-۲. عرصه تاریخی

چالش حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی را می‌توان از گذشته‌های دور تاریخ تا دوره مدرن و معاصر ردیابی کرد. به‌اعتقاد برخی محققان، ظرافتی که غالباً در اندیشه باستانی توسیدید نادیده گرفته می‌شود، تنش همیشه‌حاضر بین عدالت و مسئله نیاز و ضرورت است؛ چنان‌که در سخنرانی‌های کورسیریان و کورنتیان در آتن در سال ۴۳۳

پیش از میلاد مشهود است؛ که اولی با عبارت «مطابق عدالت است» و دومی با عبارت «ضروری است» آغاز می‌شود و نشان می‌دهد که تطبیق میان پایبندی به ارزش عدالت و دنبال کردن آن (حقیقت) یا وفاداری به نیازها و ضرورت‌ها (واقعیت)، دغدغهٔ سیاست‌یون دورهٔ باستان نیز بوده است (Zellen, 2011, p.167-168).

این چالش در گذر زمان و در فرایند ظهور قدرت‌های جدید بین‌المللی در چند سدهٔ اخیر، حضوری پررنگ دارد؛ به‌ویژه دولت‌های مدرنی که از خاستگاه ایدئولوژیک و با تمرکز بر آرمان‌هایی جهان‌شمول، قدم در مسیر قدرت‌یابی گذاشتند؛ ولی هرچه پیش رفتند، جمع میان آرمان‌های حقیقی یا ادعایی خود و واقعیت فضای قدرت را مشکل یا ناممکن دیدند. سیاست خارجی ایالات متحدهٔ آمریکا مثال خوبی برای این مطلب است. سیاست خارجی این کشور از ابتدای تأسیس تا کنون، ملغمه‌ای از شعارهای به‌ظاهر بشردوستانه و همچنین تلاش برای بیشینه‌سازی قدرت، فراتر از چهارچوب‌های حقوقی بین‌المللی و حتی ارزش‌های انسانی بوده است. حضور مؤثر و عینی آمریکا در فضای بین‌المللی با جنگ‌های توسعه‌طلبانهٔ این کشور در امریکای مرکزی و شرق آسیا آغاز شد. جهان در حالی شاهد این مداخلات امپریالیستی بود که تا پیش از آن، سیاست خارجی آمریکا را صرفاً بر اساس آرمان‌ها و بایدهای ادعایی همچون «مخالفت با نظامی‌گری، سلطه، جنگ‌طلبی و همهٔ عادات بد مرتبط با سلطنت‌های جهان قدیم» (Tuchman, 1996, p.137) تجزیه و تحلیل می‌کرد؛ امریکایی که قرار بود به‌عنوان نمونهٔ آرمان دموکراتیک در خارج از کشور عمل کند و مصداقی تام برای دنیای جدیدی باشد که متمایل به سلطه و تسخیر خارجی نیست و قدرت مشروع را تنها ناشی از رضایت حکومت‌شوندگان قلمداد می‌کند. همهٔ این آرمان‌ها در تضاد با واقعیت‌های قدرت‌یابی در دنیای مدرن، تحت‌الشعاع سیاست‌های قدرت‌طلبانهٔ رهبران آمریکا قرار گرفته بود (Smith & Light, 2004, p.55). این امر تقریباً مصادف با چرخش تعیین‌کنندهٔ فلسفهٔ امریکایی بود که زمینهٔ عبور از چالش آرمان و واقعیت را برای سیاست خارجی آمریکا ممکن می‌ساخت؛ سنت فکری‌ای که در نوشته‌های رالف والدو امرسون آغاز شد و در ادامه از سوی ویلیام جیمز با عنوان «پراگماتیسم» نام‌گذاری شد و با تمرکز بر عمل به‌جای نظر، بستر مناسبی را برای توجیه چرایی عبور از آرمان‌های سیاست خارجی به‌نفع واقعیت‌های سیاست بین‌الملل فراهم آورد.

در دوران جنگ سرد نیز ابرچالش حقیقت و واقعیت در روابط ابرقدرت‌های شرق و غرب نمود بارزی دارد. نظم بین‌المللی جنگ سرد دارای ویژگی‌های قوی یک نظم بین‌المللی واقع‌گرا بود. ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بخش‌های بزرگی از جهان را به دو حوزهٔ منافع متضاد تقسیم کرده بودند که هریک در خدمت منافع اقتصادی و امنیتی ابرقدرت مربوطه بود. باین حال این تمام ماجرا نبود و در همین دوران نیز تعارضات دو بلوک، عمدتاً ناظر به ایدئولوژی‌های مبنایی دو طرف در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و... بود. درواقع جنگ

سرد تضاد بین دو مجموعه ارزش‌های رقیب، یعنی حقوق فردی، دموکراسی و بازار آزاد در برابر حقوق طبقاتی، مالکیت عمومی و برنامه‌ریزی دولت‌محور بود (Damen, 2022). امریکا و شوروی در رقابت بر سر قدرت می‌بایست میان حقایقی که شعار آن را سر می‌دادند و واقعیت کنشگری در سیاست خارجی جمع می‌کردند. همین مسئله نیز به نقطه‌ضعف انکارناپذیر این قدرت‌ها تبدیل شد؛ زیرا از باب نمونه، امریکایی‌ها از یک سو برای تثبیت و تقویت قدرت خود در مناطق مختلف جهان باید از رژیم‌های دیکتاتوری مانند پهلوی در ایران حمایت می‌کردند و از سوی دیگر این حمایت‌ها نزد اذهان عمومی به‌هیچ‌وجه با ارزش‌هایی که به‌عنوان هدف نهایی سیاست خارجی ایالات متحده معرفی می‌شد، انطباق نداشت. این مسئله در مورد شعار حمایت از توده‌ها و طبقات کارگر توسط شوروی و پشتیبانی آن از حکومت‌های توتالیتر در لهستان و افغانستان و... نیز به‌همین سان مصداق دارد.

برخی نویسندگان، اتحادیه اروپا را گواه خوبی بر امکان جمع حقیقت‌گرایی و واقع‌بینی در سیاست خارجی معرفی می‌کنند. از دیدگاه این دسته، اتحادیه اروپا - دست‌کم بر اساس اصول ادعایی خود - می‌کوشد به‌عنوان یک بازیگر سیاست خارجی، هم ارزش‌ها و هم منافع خویش را حفظ کند و ارتقا دهد؛ حتی در صورتی که تمرکز بر یکی از آنها در طول زمان با فراز و فرود روبه‌رو باشد. طبق برخی قوانین و برنامه‌های بنیادین در این اتحادیه، ترکیب منافع و ارزش‌ها به‌عنوان یک اصل راهنما برای اقدامات خارجی در نظر گرفته می‌شود؛ به‌طوری‌که راهبرد جهانی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۶، «عمل‌گرایی اصولی» نامیده شد. در متن راهبرد جهانی آمده است: منافع و ارزش‌های ما پایه‌پای هم پیش می‌روند. ما علاقه‌مند به ترویج ارزش‌های خود در جهان هستیم. در عین حال، ارزش‌های اساسی ما در منافع ما تعبیه شده است. صلح و امنیت، رفاه، دموکراسی و نظم جهانی مبتنی بر قوانین و همچنین منافع حیاتی، زیربنای اقدامات خارجی ما خواهند بود. اینها به همان اندازه از ارزیابی واقع‌بینانه محیط استراتژیک ناشی می‌شوند که از یک آرزوی آرمان‌گرایانه برای پیشبرد جهانی بهتر (Damen, 2022).

منازعه ارزش‌ها و آرمان‌ها، در آغاز هزاره جدید میلادی نیز از مسائل حاد و مورد توجه سیاست‌گذاران و سیاست‌ورزان خارجی قلمداد شده است. از یک سو امروزه این تصور عمومی در کشورهای غربی وجود دارد که نقش حقایقی مانند «حقوق بشر، دموکراسی و حاکمیت قانون» به‌عنوان محرک سیاست خارجی رو به افول است. از باب نمونه، یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات در دستور کار سیاست خارجی در دهه ۱۹۹۰، مداخله بشردوستانه بوده است: آیا دولت‌ها حق یا حتی وظیفه دارند که برای جلوگیری از نقض گسترده حقوق بشر در سایر کشورها مداخله کنند؟ طرفداران پاسخ مثبت به این سؤال، به تدریج فراوانی خود را از دست می‌دهند (Smith and Light, 2004, p.6)؛ زیرا در تراجم حقیقت‌مداخله بشردوستانه و واقعیت‌پیمادهای ناگوار داخلی و خارجی آن، کفه ترازو را به سمت عنصر دوم سنگین‌تر می‌بینند.

از سوی دیگر، امروز دنیا شاهد ظهور قدرت‌هایی است که هریک در حال ساخت حوزه قدرت خویش هستند و در این مسیر به سان امپراتوری‌های بزرگ گذشته مجموعه‌ای از بایدها را سرلوحه برنامه‌ها و اهداف خود قرار داده‌اند و می‌کوشند قلمرو خویش را بر بنیان این حقایق بنا نهند. از باب نمونه، به‌باور برخی محققان، امپراتوری در حال ظهور چین با در نظر گرفتن طرح‌های بلندپروازانه‌ای مانند «یک کمربند یک جاده» یادآور سلسله‌های قدرتمند گذشته چین است؛ درحالی‌که امروز چینی‌ها هیچ تردیدی در مورد مرکزیت خود ندارند و بر این باورند که جهان تحت هژمونی خوش‌خیم چین و در ذیل ارزش‌های کنفوسیوسی، به همان اندازه که آسیای شرقی تحت سیستم باستانی چینی سود می‌برد، بهره خواهد برد. افزون بر آن، ارزش‌های ژاپنی، آلمانی، فرانسوی، عربی، ایرانی و سایر ارزش‌های مورد توجه نزد سیاست‌گذاران این کشورها در حال بازیابی اهمیت گذشته خود هستند (Kaplan, 2019, p.xxi-xxii). این مهم با توجه به روند پرشتاب توسعه واقعیت‌های بین‌المللی و اثرگذاری آنها بر تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کشورها، چالش‌هایی را به‌دنبال داشته و خواهد داشت.

بررسی سیر تحولات سیاست خارجی عصر مدرن، بیانگر حضور نسبتاً کم‌رنگ، ولی مستمر حقیقت‌گرایی در کنار واقع‌بینی حداکثری در سیاست خارجی دولت‌ها بوده است. برخی کشورها این حقایق را از منشورهای بنیادی استخراج می‌کنند؛ برخی دیگر، از کدهای رفتاری موروثی، برخی دیگر، از منابع مذهبی، و بیشتر، از ترکیبی از همه اینها. البته بسیاری از کشورها به‌دنبال تبلیغ ارزش‌های خود فراتر از مرزهای سرزمینی خویش نیستند؛ اما مسئله این است که هر کشوری معتقد است ارزش‌های آن دارای جایگاه اخلاقی است و شایسته تحقق و دنبال کردن است و همین امر می‌تواند وزن ارزش‌ها و حقایق را در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دولت‌ها افزایش دهد (Srinivasan et al, 2019, p.1).

آنچه امروزه دوباره مورد پرسش قرار گرفته، این است: آیا جهانی که در آن بلوک‌های مختلف بر سر قدرت و نفوذ رقابت می‌کنند، دنیایی است که هنوز بتوان درباره ارزش‌ها و حقایق در سیاست خارجی آن صحبت کرد؟ برخی استدلال می‌کنند که گرایش به تقدس‌زدایی از حقایق و ارائه آنها به‌عنوان اهداف آشکار دولت در قالب منافع ملی، در حال تقویت شدن است. باین‌حال با گذشت زمان، تمایل «حقیقت» برای عرضه شدن در قالب اصلی‌اش آشکار خواهد شد. هنجارهای مورد نظر در سیاست خارجی که مورد دفاع بازیگران مختلف هستند، ممکن است ادعای جهانی بودن خود را دوباره به‌دست آورند؛ هرچند به‌دلیل جاه‌طلبی‌های جهانی این بایدها، امکان برخورد آنها با یکدیگر و تصادم با واقعیت‌های بیرونی نیز وجود دارد؛ زیرا بایدهای مورد اهتمام دولت‌ها می‌توانند در تضاد باشند؛ ممکن است ناسازگار باشند، بدون اینکه صرفاً به بیان علایق خاص محدود شوند (Maçães, 2019). با این وصف، به‌نظر می‌رسد که چالش دولت‌ها برای دنبال کردن آنچه معتقدند باید باشد،

در کنار در نظر گرفتن آنچه هست، همچنان وجه غالب سیاست خارجی بسیاری از کشورها در حوزه سیاست خارجی است و رسیدن به الگویی برای تطبیق و انطباق حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی در چهارچوب‌های پراگماتیستی یا الگوهای عملی دیگر، همچنان پررنگ خواهد بود.

۳. چالش حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

به‌اذعان ناظران بیرونی، برخلاف برخی کشورهای اسلامی، مانند ترکیه، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چند دهه‌ای که از انقلاب اسلامی می‌گذرد، نشان‌دهنده تعهد عمیق ایدئولوژیک به آرمان‌های اسلامی به‌عنوان ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی بوده است. طبق این دیدگاه، سیاست خارجی ایران را می‌توان به‌عنوان نشان‌دهنده هم‌گرایی شگفت‌انگیز بین ملاحظات اسلامی و واقعیات راهبردی در نظر گرفت (Ramazani, 2008, p.1-16).

الگوی دولت‌سازی اسلامی، شکل‌گیری دولت بر اساس امت فراسرزمینی است؛ امتی که شاکله و بافت انسجام‌بخش اجتماعی آن، نه بر اساس قومیت، نژاد و عوامل احساسی غیرعقلانی، بلکه بر اساس پذیرش عقلانیت خاص برگرفته از وحی در الگوی زندگی، و اراده بر شکل‌بخشی به الگوها و نظام‌های مدیریتی جهت تحقق آن عقلانیت است. آنچه دولت اسلامی را از دولت مدرن متمایز می‌سازد، نوع نگاهی است که به آینده دولت به‌عنوان ایده کانونی جامعه‌سازی سیاسی دارد. در نگاه دولت مدرن، عقلانیت پایه اجتماعی یا ایده دولت یا فلسفه حیاتی آن می‌تواند هر امر عقلانی، احساسی، عاطفی یا خرافی باشد و مهم عامل انسجام‌بخش بافت اجتماعی است؛ در صورتی که در دولت اسلامی، پایه شکل‌گیری اجتماع، امری عقلانی مبتنی بر حقایق عالم هستی و ایمان به امر قدسی است (عبدخدایی، ۱۳۹۸، ص ۳۸۵-۳۸۶).

جمهوری اسلامی ایران با توجه به اصول دوم و چهارم قانون اساسی آن (اداره کل قوانین و مقررات کشور، ۱۳۶۸، ص ۱۴۴-۱۴۵ و ۱۴۷)، یکی از مصادیق بارز دولت اسلامی است. برخی صاحب‌نظران، نظام جمهوری اسلامی را به‌سان سایر دولت‌های ملی با همه ویژگی‌های ذاتی آنها تصویر می‌کنند که ناگزیر در طراحی سیاست خارجی خود باید همه اصول، مبانی و قواعد رفتار در بستر دولت - ملت را محترم بداند و از هرگونه اقدامی که در خارج از چهارچوب‌های پذیرفته‌شده بین‌المللی باشد، بپرهیزد. از باب نمونه، مهدی بازرگان عنصر ایرانی‌ت و ایرانی بودن را پایه هویتی نظام تلقی می‌کند و هویت نظام جمهوری اسلامی ایران را محدود به مرزهای سرزمینی می‌داند (بازرگان، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۹). بر همین اساس، دولت موقت در فرایند طراحی سیاست خارجی خود قائل به اولویت تأمین منافع ملت ایران بر مصالح مشترک یا خیر عمومی مسلمانان بود و در بهترین حالت ممکن، مصالح اسلامی تنها زمانی پیگیری می‌شد که با منافع ملت ایران تعارض و مخالفتی نداشته باشد. با این وصف، سیاست خارجی دولت موقت، ملت‌گرایانه و سازش‌جویانه بود و هدف از آن، حفظ استقلال ایران در دل

نظام متشکل از دولت‌های ملی بود. صرف‌نظر از این نگاه که با مبانی ارزشی نظام جمهوری اسلامی و همچنین اصول مصرح قانون اساسی آن تطبیق نمی‌کند، می‌توان چالش حقیقت و واقعیت را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ناظر به اقتضائات کنشگری سیاست خارجی در دورهٔ مدرن مطرح کرد که به‌نوعی ذی‌نفعان داخلی (بخشی از مردم و گروه‌های داخلی) و همچنین ذی‌نفعان خارجی - اعم از دوستان و دشمنان - را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ممکن است بین تمرکز بر حقیقت و واقعیت، جانب یکی را تقویت و دیگری را تضعیف کند. اذعان ناظران بیرونی به پیوستگی واقعیت و حقیقت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ناظر به مبانی بنیادینی است که بستر شکل‌گیری سیاست خارجی نظام اسلامی را فراهم می‌آورند و در ادامه مورد واکاوی قرار می‌گیرند

۳-۱. حق‌گرایی در سیاست خارجی

از منظر اندیشمندان مسلمان، حکومت اسلامی همانند دیگر حکومت‌ها هفت وظیفهٔ اساسی در برابر شهروندان خود دارد: ۱. حفظ نظم و امنیت درونی جامعه؛ ۲. تصدی آن دسته از امور و شؤون اجتماعی که متصدی خاصی ندارد؛ ۳. برآوردن نیازهای علمی و تربیتی شهروندان؛ ۴. متناسب و متعادل ساختن همهٔ فعالیت‌های اقتصادی و مادی افراد جامعه؛ ۵. دفاع شایسته از جامعه در برابر دشمنان بیرونی آن؛ ۶. رفع اختلافات و منازعات افراد یا گروه‌ها و احقاق حقوق هریک؛ ۷. وضع احکام و مقررات جزئی اجتماعی. به‌رغم وجود این تکالیف قطعی برای دولت، از آنجاکه جوامع الهی برای امور معنوی اهمیت فراوانی قائل‌اند، یکی از وظایف اساسی حکومت و بلکه مهم‌ترین وظیفهٔ آن، حفظ دین و تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی افراد جامعه است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ و، ص ۱۸۸-۱۹۰). بر همین اساس نیز نخستین و مهم‌ترین وظیفهٔ دولت در سیاست خارجی، حفظ دین، اخلاق، ارزش‌ها و به‌طور کلی مجموعهٔ بایدهای معنوی قلمداد شده است و رسیدگی به مسائل دیگر در مراتب بعدی اهمیت قرار دارد. منظور از اینجا، اهمیت و به‌اصطلاح تقدم رتبی است، نه تقدم زمانی (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب، ص ۱۴).

دلیل این امر را باید در مبانی علم‌النفس اسلامی در باب ماهیت انسان جست‌وجو کرد. به‌باور شهید مطهری، انسان به‌حکم فطرت الهی و سرشت معنوی خود، گرایش‌های معنوی، انسانی و خدایی دارد که وی را فارغ از هرگونه مسلک و مرامی، به‌سوی حقیقت‌جویی و حق‌طلبی سوق می‌دهد. اساساً علم‌النفس اسلامی انسان را موجودی ارزش‌جو، آرمان‌خواه و خواهان کمال مطلوب در نظر می‌گیرد؛ آرمان‌هایی که مادی و از نوع سود نیستند؛ آرمان‌هایی که تنها به خود و منتسبان انسان اختصاص ندارند؛ عام و شامل و فراگیرندهٔ همه بشریت‌اند و به محیط و منطقهٔ خاص یا قطعه‌ای خاص از زمان محدود نمی‌شوند. از این منظر، انسان چنان آرمان‌پرست است که احياناً ارزش عقیده و آرمانش فوق همهٔ ارزش‌های دیگر قرار می‌گیرد؛ بلکه به عقیده و آرمان مقدس خود چنان دل‌بستگی می‌یابد که منافع مادی خویش، بلکه حیات و هستی‌اش را به‌سهولت فدای آن می‌کند (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۳).

شهید بهشتی حقیقت‌گرایی ذات انسان را با تبیین جهش تکاملی وجود او توضیح می‌دهد. به اعتقاد وی، انسان در یک جهش تکاملی دارای آرمان می‌شود؛ آرمانی که در آن، «خود» فراموش شده، ایمان او به حقیقت و نجات انسان‌ها جایگزین می‌شود. وی فداکاری یک پیکارگرِ باهدف را که با همهٔ رنج‌ها و خطرهای دست‌وپنجه نرم می‌کند و اوج پیروزی خود را در جان‌بازی برای درهم شکستن زنجیرها و نجات ملت‌های دیگر می‌بیند، مصداق بارز این جهش تکاملی به‌سوی حقایق متعالی قلمداد می‌کند. به‌باور وی، هرگز اشکال ندارد که چنین انسانی را «ایدئالیست» بدانند؛ زیرا آنچه او می‌جوید و به‌دنبال آن می‌خروشد، اکنون به‌صورت واقعیت وجود ندارد؛ نه در طبیعت، نه در جامعه؛ اما او چنین آرمان و حقیقتی را در ذهن خود ترسیم و با جان خویش عجین کرده، همهٔ نیروهایش را بسیج می‌کند تا همین حقیقت در عالم عینیت تحقق یابد و تاریخ شکل گیرد. از دیدگاه شهید بهشتی، هیچ مکتب صاحب‌دعوتی نمی‌تواند خالی از حقیقت و ایدئال باشد؛ یعنی همان چیزی که نیست و باید با فداکاری بدان رسید؛ و این چیزی است که هیچ تفسیر مادی نمی‌تواند آن را توجیه کند و با هیچ معیار علمی و ضابطهٔ مادی و طبیعی درخور تفسیر نیست. حقایق انتخاب‌شده نیز همین آرمان‌هاست؛ همان چیزی که «خود» برای آن وقف یا فدا می‌شود و این ورای «خود» و برتر از اوست؛ و اگر برای انسانیت، مصداقی جست‌وجو می‌شود، حاصل این آرمان‌ها و پیوندخورده با این حقایق را باید جست‌وجو کرد؛ همان حقایقی که فراتر از حوزهٔ قوانین فیزیولوژیک و بیولوژیک انسان است (بهشتی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۱-۱۶۲). با توجه به آنچه گفته شد، مدار حرکت تکاملی انسان در عالم خلقت، بر پیگیری حقیقت و جان‌فشانی در راه تحقق بایدهای متعالی بنیان گذاشته می‌شود و حق‌باوری و حقیقت‌گرایی بخش تفکیک‌ناپذیر منظومهٔ عملی کنشگر متأله - اعم از فرد و دولت - است. حق‌گرایی در کنش سیاست خارجی مبتنی بر دو مقدمه تثبیت می‌شود:

۱-۱-۳. ابتدا اصول و ارزش‌های سیاست خارجی بر حقایق ثابت

از دیدگاه متفکران سکولار، تغییر و تبدیل، در همه چیز - حتی در بنیادی‌ترین امور جهان - ساری و جاری است و هیچ امری به‌نام «حقیقت» صلاحیت آن را ندارد که به‌صورت مبنایی ثابت برای تصمیم‌گیری‌ها و داوری‌ها تلقی شود؛ چراکه اساساً حقایق متعین و ثابتی در عالم وجود ندارد (جوادی آملی، ۱۳۹۴، ص ۱۷۲-۱۷۳)؛ درحالی‌که از دیدگاه اندیشمندان مسلمان، اندک تفکری در کیفیت بروز تحولات عالم، از کلی‌ترین مسائل گرفته تا جزئی‌ترین موارد موجود، بیانگر وجود نظم خاصی است که هریک از اجزای نظام را در خدمت مصلحت کلی ثابتی که برای عالم در نظر گرفته شده است، قرار می‌دهد (صدرالمآلهین، ۱۳۸۰، ص ۲۳). حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا وجود یک مصلحت کلی ثابت در عالم، باعث ایجاد مجموعه‌ای از بایدها و نیایدهای کلی و ثابت - ماورای منافع فردی - در زندگی انسان می‌شود یا اینکه همه چیز به‌اعتبار انسان‌ها مربوط است و تعبیر کنشگر از شرایط واقعی است که برای او باید و نباید می‌آفریند؟

از منظر تفکر دینی، حقیقت امری عینی و وجودی است، نه قراردادی و اعتباری که بر اساس واقعیت خارجی تغییر کند. در عقلانیت دینی، بر وجود حقایق و مبانی قطعی و ثابتی تأکید می‌شود که می‌بایست مبنای کنش و عمل و به‌طور کلی خلق بایدها و نبایدهای فردی و جمعی قرار گیرد. برای مثال، در امور دینی سلسله‌عقایدی وجود دارد که حکایت از حقیقت می‌کنند؛ یعنی صرف‌نظر از اعتقاد افراد، در متن خارج هم واقعاً چنین است؛ مانند حق بودن اعتقاد به توحید و یگانگی آفریدگار جهان، که بدین معناست که در متن خارج هم غیر از خدای یگانه، خدای دیگری نیست. همچنین حق بودن این اعتقاد بدین معنا خواهد بود که عقاید مقابل آن، نظیر اعتقاد به تثلیث، ثنویت یا چندخدایی باطل‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ج ۱، ص ۳۳-۳۴). آیات مربوط به احکام در قرآن، مانند عبادات، معاملات، ارث و جهاد، مشخص می‌کنند که احکام الهی تابع مصالح حقیقی و ثابتی هستند که حفظ کرامت انسان را محور قرار می‌دهند؛ یعنی صرف زیان مادی و دنیوی افراد ملاک نیست؛ بلکه مصالح کل جامعه انسانی رعایت می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹ ج ۱۷، ص ۵۳۲).

با توجه به آنچه بیان شد، ممکن است سلسله‌حقایقی وجود داشته باشد که کلی و مطلق، دائم و ثابت و قابل تسری و انتقال به همه دولت‌ها باشد. این ارزش‌ها همان‌ها هستند که از جوه اشتراک تکوینی انسان‌ها نشأت گرفته‌اند و چون طبیعت و ذاتیات دولت چیزی جز طبیعت و ذاتیات فرد انسان نیست، با طبیعت و ذاتیات هیچ دولتی مخالف نیستند و بر همه دولت‌ها انطباق پذیرند. اینکه اکثر دولت‌ها بایدهای یادشده را نپذیرفته‌اند، به این معنا نیست که این بایدها اساساً امکان فراگیر شدن ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۴-۱۶۷).

۲-۱-۳. رابطه فلسفی کنش سیاست خارجی و حقایق متعالی

به‌باور شهید بهشتی، پایه بحث درباره «حقیقت» - به‌معنای آنچه باید باشد - را نمی‌توان بر رویکرد مادی به معرفت و هستی گذاشت؛ حتی نمی‌توان پایه آنها را صرفاً معارف نقلی مانند قرآن کریم دانست؛ زیرا تبیین مطلوبیت آن بایدها و نبایدها برای دیگرانی که سندیت این معارف نقلی را قبول ندارند، غیرممکن می‌شود (بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۱۸-۲۳). آیت‌الله مصباح یزدی در بحث اثبات‌پذیر بودن حقایق ثابت معتقد است که مطلوبیت بایدها و حقایق را می‌توان بر اساس ارتباط آنها با واقعیت‌های دیگر اثبات کرد. مطلوبیت در ارزش‌های واقعی، نه صرفاً نشانه عواطف و احساسات گوینده‌اند و نه قرارداد و اعتبار محض‌اند؛ اعم از آنکه اعتبار‌کننده آنها عقل فردی یا جمعی افراد باشد یا امر و نهی الهی. برای انتزاع مفهوم مطلوبیت، باید فارغ از ذوق و سلیقه افراد، میان دو حقیقت عینی و خارجی تناسب و تلازمی وجود داشته باشد. برای مثال، ممکن است یک طرف، کار اختیاری انسان باشد و طرف دیگر، کمال واقعی و عینی او. هر کاری که منتهی به آن کمال مطلوب شود و در خدمت رسیدن به آن قرار گیرد، «مطلوب» و «باید»، و هر کاری که انسان را از آن دور سازد، «نامطلوب» و «نباید»

است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۲-۱۰۳)؛ بنابراین مطلوبیت یا نامطلوب بودن یک باید در سیاست خارجی، پس از تأمل عقلانی و با سنجش و مقایسه میان آن کنش یا تصمیم و کمال مطلوب به دست می‌آید و تابع میل و سلیقه و قرارداد افراد هم نیست. با این وصف، پایه حقیقت، نه در سلیقه و نه در صرف تبد است؛ بلکه ملاک مطلوبیت حقایق و بایدهایی که دنبال کردن آنها در سیاست خارجی دولت اسلامی ضرورت دارد، تناسب و تلائم میان آنها و هدف مطلوب جامعه اسلامی است و معیار نامطلوب بودن نبایدها، ناسازگاری آنها با کمال مطلوب است. در این صورت است که به‌اذعان علامه طباطبائی، اگر تصمیمات و اقدامات کنشگر مطابق با مصالح حقیقی باشد، خودش هم دارای مصلحت می‌شود و به سعادت می‌انجامد؛ اما در صورت مخالفت با مصالح حقیقی و مطابقت با مفسد واقعی، وی را از مسیر انسانیت دور می‌کند و به انحطاط می‌کشاند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۷۰). با این وصف، اگر تمرکز سیاست خارجی نظام اسلامی بر پیگیری بایدهای ارزشی متعالی است، از آن روی است که تحقق این بایدها نسبت مستقیمی با سعادت فرد و جامعه اسلامی دارد.

۲-۳. پیوند حقیقت و واقعیت در سیاست خارجی نظام اسلامی

شهید بهشتی ماهیت انقلاب اسلامی را آرمان‌طلبانه قلمداد می‌کند و در نقد دیدگاهی که انقلابیون را به برخورد غیرواقعی‌بینانه با مسائل سیاسی متهم می‌کردند، بر این باور بود که: «ما قرار است با مسائل، آرمان‌طلبانه برخورد کنیم. انقلاب ما انقلاب آرمان‌هاست، نه انقلاب تسلیم به واقعیت‌ها. ما انقلاب کردیم که واقعیت‌ها را عوض کنیم، نه اینکه واقعیت‌ها را هرچه هست، بپذیریم» (بهشتی، ۱۳۹۷، ص ۳۵۴). به‌رغم تأکید بر اصل حقیقت‌گرایی در سیاست خارجی دولت اسلامی، باید بر این نکته نیز تأکید کرد که تفکر دینی حقیقت‌گرایی را در بستر واقعیت‌های موجود و نه در خلأ تجویز می‌کند؛ به این معنا که در تبیین نظام ارزشی خود، واقعیت‌های حیات بین‌المللی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد و می‌کوشد نظامی جامع و دارای مراتب مختلف ارائه دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ هـ ج ۳، ص ۸۳). با این وصف، رویکرد اسلام به دولت رویکردی معتدل و تلفیقی از آرمان‌گرایی و واقع‌نگری است. اسلام، هم چشم به آرمان‌ها و ایدئال‌ها دارد و هم به شرایط و امکانات واقعی جامعه توجه می‌کند و با در نظر گرفتن شرایط واقعی و سامان دادن امکانات موجود، جامعه را در جهت دستیابی به آرمان‌ها هدایت می‌کند. این رویکرد اسلام، در بخش‌های مختلف قابل ملاحظه است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۴۶).

جایگاه واقعیت‌گرایی و حقیقت‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را می‌توان بر اساس الگوی ترکیبی شهید صدر در تبیین ماهیت واقعیت‌گرا و ارزش‌گرای اقتصاد اسلامی تبیین کرد. با توجه به مفاد و درون‌مایه الگوی شهید صدر، سیاست خارجی دولت اسلامی دارای دو ویژگی اساسی خواهد بود که در برنامه‌ها و جزئیات گوناگون آن جلوه‌گر می‌شوند. این دو ویژگی عبارت‌اند از: واقعیت‌گرایی و حقیقت‌گرایی. بر این اساس، سیاست خارجی

اسلامی، هم در اهدافی که قصد تحقق آنها را دارد و هم در روشی که برای رسیدن به آن اهداف در پیش می‌گیرد، سیاستی واقعی و حقیقی است. طبق این چهارچوب نظری، سیاست خارجی، از آن روی در اهداف خود واقعیت‌گراست که در سازمان‌دهی و قوانین خود اهدافی را مورد توجه قرار می‌دهد که با واقعیت سرشت جامعه اسلامی و انگیزه‌ها و ویژگی‌های کلی آن و همچنین شرایط محیطی هماهنگ است و پیوسته می‌کوشد که در محاسبات قانون‌گذاری و تصمیم‌سازی خود در حوزه سیاست خارجی، جامعه را به تنگنا نیفکند و آن را در فضایی خیالی و فراتر از توان و امکاناتش به پرواز درنیاورد. طبق الگوی شهید صدر، سیاست خارجی اسلامی در روش‌های خود نیز به همین اندازه واقعیت‌گراست و همان‌گونه که اهدافی واقعی و تحقق‌پذیر را مورد توجه قرار می‌دهد، تحقق آن اهداف را نیز با توجه به واقعیت‌های پیرامونی دنبال می‌کند؛ زیرا می‌خواهد به این اهداف جامعه عمل بپوشاند؛ از این رو آن را به لطف تصادف و تقدیر نمی‌سپارد و با بررسی دقیق شرایط محیطی، بهترین روش و ابزار را برای رسیدن به هدف انتخاب می‌کند (صدر، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۴۹).

دومین ویژگی سیاست خارجی اسلامی، بر اساس الگوی ترکیبی شهید صدر، حقیقت‌گرا بودن آن است. با توجه به این ویژگی، اهدافی که اسلام برای تحقق آنها در سیاست خارجی جامعه اسلامی می‌کوشد، برگرفته از شرایط مادی و اوضاع طبیعی مستقل از جامعه انسانی نیست. اسلام این هدف‌ها را به‌عنوان ارزش‌های عملی می‌نگرد که باید از نظر اخلاقی تحقق یابند. در سیاست خارجی مبتنی بر اسلام، هدف‌نهایی ایجاد بستر مناسب برای تعالی روحی افراد جامعه اسلامی و همچنین دیگر ملت‌هاست. بنابراین حقیقت‌گرا بودن سیاست خارجی به این معناست که تصمیم‌سازی‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب راهبردها، روش‌ها و ابزارها در سیاست خارجی، به‌گونه‌ای انجام می‌شود که حداکثر انگیزه اخلاقی و عامل خیر را در روح جامعه اسلامی و دولتمردان آن و همچنین ملت‌های هدف ایجاد کند. سیاست خارجی حقیقت‌گرا، در پیگیری همه این فرایندها به عامل روحی بسیار اهمیت می‌دهد؛ از این رو تنها جنبه عینی را - که تحقق بخشیدن به اهداف است - مهم نمی‌داند؛ بلکه به‌طور ویژه‌ای میان عامل روحی و درونی و پیگیری فرایندها در همه مراحل، ترکیبی برقرار می‌کند که موجب رسیدن به آن اهداف شود (صدر، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۴۹-۳۵۰).

آیت‌الله خامنه‌ای تلفیق آرمان و واقعیت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را بر اساس رویکرد آرمان‌گرایی واقع‌بینانه توضیح می‌دهد:

تکلیفی را که برای خودمان یا دولت یا مسئولین معین خواهیم کرد، بایستی با توجه به واقعیت‌های موجود باشد؛ منتها به‌طرف آن آرمان؛ تا این توانایی‌ها روز‌به‌روز بیشتر شود. واقع‌گرایی به‌معنایی که در مقابل آرمان‌گرایی است، مطلوب نیست. ملاک این است که ما می‌خواهیم به آن آرمان‌ها برسیم؛ منتها در کنار این، واقع‌بینی لازم است؛ نباید دچار توهم شد. گاهی ممکن است انسان در تصمیم‌گیری، در آنچه باید انجام بگیرد، دچار توهم باشد؛ خوب، این هم غلط است. آرمان‌ها را

باید در نظر داشت. پله‌ها را باید مطابق با واقعیت‌هایی که وجود دارد، یکی پس از دیگری چید و به سمت آن آرمان‌ها پیش رفت (خامنه‌ای، ۱۸/۰۳/۱۳۸۹).

با توجه به این بیان، ضمن اصالت قائل شدن برای آرمان‌ها، پیگیری آنها در بستر واقعیات صورت می‌گیرد. از منظر برخی محققان، شاید به‌سختی بتوان ادعا کرد که همه برنامه‌ریزی‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات خرد و کلان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران لزوماً بر اساس ملاحظات آرمانی هدایت می‌شوند؛ اما دست‌کم می‌توان با قطعیت اعتراف کرد که بیشتر آنها از چنین خصلتی برخوردارند؛ هرچند برخی در درون دستگاه سیاست خارجی ایران در طول چند دهه گذشته بر این باور بوده‌اند که ملاحظات آرمانی اسلامی محدودیت‌هایی را برای اقداماتی که باید دنبال شود، ایجاد کرده است. از منظر این محققان، ارزش‌های قابل تشخیص در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی تا حد زیادی محصول اسلامی‌سازی زبان سیاست است (Ozkan & Chatterjee, 2019).

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی دولت مدرن و به‌ویژه دولت‌های ایدئولوژیک چالش‌های متعددی را تجربه کرده است. چالش حقیقت به معنای آنچه باید باشد و واقعیت به معنای آنچه هست، از چالش‌های قدیمی و نسبتاً فراگیر در این حوزه بوده است. دولت‌های مدرن از بدو تأسیس در دوره نظام وستفالیایی همواره با کم و کیف متفاوت با این چالش دست‌به‌گریبان بوده‌اند. به‌لحاظ نظری، دیدگاه‌های متعارضی در باب اهتمام دولت‌ها به بایدهای اخلاقی یا تمرکز بر واقعیت‌ها و پیگیری صرف منافع عینی ملت مطرح شده است. برخی مکاتب، همچون رئالیسم، درگیر شدن دولت برای پیگیری بایدها را مخالف رسالت ذاتی دولت مدرن مبتنی بر حاکمیت مردمی قلمداد می‌کنند و برخی دیگر از نظریات مطرح، مانند مکتب انتقادی یا پساستعمارگرایی، تا حدودی فضا را برای دنبال کردن برخی بایدهای مشترک انسانی باز می‌کنند. به‌لحاظ تاریخی نیز چالش حقیقت و واقعیت، از فراسوی تاریخ در دوره باستان تا عصر مدرن و معاصر، همواره یکی از مسائل اساسی دولت‌ها بوده و در فرایند ظهور قدرت‌های بزرگ بین‌المللی در قرن‌های نوزدهم و بیستم به‌صورت آشکار قابل مشاهده است. برخی محققان این چالش را یکی از وجوه همواره حاضر در آینده سیاست خارجی دولت مدرن معرفی می‌کنند. نظام جمهوری اسلامی ایران به‌لحاظ درون‌مایه‌های بنیادین خود، نظامی حق‌گراست و حقیقت‌گرایی آن نیز بر پایه مبانی بنیادینی همچون ابتدای اصول و ارزش‌های سیاست خارجی بر حقایق ثابت، و رابطه فلسفی کنش سیاست خارجی و حقایق متعالی بنا شده است و روی هم‌رفته سیاست خارجی خود را بر پایه پیوند حقیقت و واقعیت صورت‌بندی می‌کند؛ بدین معنا که اصالت را به تحقق آرمان‌ها و بایدهای متعالی در سیاست خارجی می‌دهد؛ ولی پیگیری بایدها را در بستر هست‌ها دنبال می‌کند.

منابع

- اداره کل قوانین و مقررات کشور (۱۳۹۸). *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: اداره کل قوانین و مقررات کشور. بازرگان، مهدی (۱۳۶۲). *بازرسی ارزش‌ها*. تهران: نهضت آزادی.
- بهشتی، سیدمحمد (۱۳۷۸). *حق و باطل از دیدگاه قرآن*. تهران: بقیه.
- بهشتی، سیدمحمد (۱۳۹۱). *شناخت اسلام*. تهران: روزنه.
- بهشتی، سیدمحمد (۱۳۹۲). *شناخت از دیدگاه فطرت*. تهران: روزنه.
- بهشتی، سیدمحمد (۱۳۹۷). *ولایت، رهبری، روحانیت*. تهران: روزنه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹). *تفسیر تسنیم*. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۴). *نسبت دین و دنیا*. قم: اسراء.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)*. تهران: وزارت امور خارجه.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۰/۰۸/۱۵). *بیانات در جلسه یازدهم تفسیر سوره بقره*. به‌نشانی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17174>.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۹/۰۳/۱۸). *بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی*. به‌نشانی: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9551>.
- دیوتیاک، ریچارد و دردیان، جیمز (۱۳۸۴). *نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*. ترجمه حسین سلیمی. تهران: گام نو.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. تحقیق: عدنان صفوان داودی. بیروت: دار القلم.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۶۹). *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*. تهران: نشر سفیر.
- صدر، محمدباقر (۱۳۹۳). *اقتصاد ما*. ترجمه ابوالقاسم حسینی و مهدی برهانی. قم: دار الصدر.
- صدرالمآلهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۰). *المبدأ و المعاد*. تصحیح: سیدجلال‌الدین آشتیانی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عبدخدایی، مجتبی (۱۳۹۸). *دولت مدرن در روابط بین‌الملل*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). *فلسفه اخلاق*. نگارش: احمدحسین شریفی. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). *جامعه و تاریخ از نگاه قرآن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱الف). *نظریه سیاسی اسلام*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ب). *بزرگ‌ترین فریضه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ج). *نظریه حقوقی اسلام*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱د). پاسخ استاد به جوانان پرسشگر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱هـ). اخلاق در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱و). حقوق و سیاست در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
مصطفوی، حسن بن محمد (۱۳۷۵). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی.
مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). مجموعه آثار. تهران: صدرا.

مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴). سیاست میان ملت‌ها. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
هالستی، کی. جی. (۱۳۹۰). مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل. ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری. تهران: مؤسسه چاپ
و انتشارات وزارت امور خارجه.

Damen, Mario (2022). *Values on the retreat? The role of values in the EU's external policies*. [https://www.europarl.europa.eu/thinktank/en/document/EXPO_STU\(2022\)639318](https://www.europarl.europa.eu/thinktank/en/document/EXPO_STU(2022)639318)

Horwich, Paul (2010). *Truth-Meaning-Reality*. New York: Oxford University Press.

Linklater, Andrew (1998). *The Transformation of political community*. Cambridge: Ethical Foundations of the post-Westphalian Era.

Kaplan, Robert D. (2019). *The Role of Values in Foreign Policy*. In: *Values in Foreign Policy Investigating Ideals and Interests* (Krishnan Srinivasan & James Mayall & Sanjay Pulipaka Eds, p. xxi). London: Rowman & Littlefield International Ltd.

Maçães, Bruno (2019). Reflections on Values in Western Foreign Policy From the Liberal World Order to Antithetical Values. In: *Values in Foreign Policy Investigating Ideals and Interests* (Krishnan Srinivasan & James Mayall & Sanjay Pulipaka Eds., p.84). London: Rowman & Littlefield International Ltd.

Mayall, James (2019). Values in European Foreign Policies; Defending the Enlightenment in Troubled Times. In: *Values in Foreign Policy Investigating Ideals and Interests* (Krishnan Srinivasan & James Mayall & Sanjay Pulipaka Eds., p.22). London: Rowman & Littlefield International Ltd.

Morgenthau, Hans J (1952). Another 'Great Debate': The National Interest of the United States. *American Political Science Review*, 46(4), p.961-988.

Ozkan, Mehmet & Chatterjee, Kingshuk (2019). Islamic Values in Foreign Policy ;Perspectives on 'Secular' Turkey and 'Islamic' Iran. In: *Values in Foreign Policy Investigating Ideals and Interests* (Krishnan Srinivasan & James Mayall & Sanjay Pulipaka Eds., p.121). London: Rowman & Littlefield International Ltd.

- Pierson, Christopher (1996). *The Modern State*. London and New York: Routledge.
- Quayson, Ato (2000). *Post Colonialism*. London: Polity Press.
- Ramazani, R. K (2008). Iran's Foreign Policy: Independence, Freedom and the Islamic Republic. In: *Iranian Foreign Policy: From Khatami to Ahmedinejad* (Ehtesami Anoushiravan & Mahjoob Zweiri Eds.). Berkshire: Ithaca Press.
- Smith, Karen E. & Light, Margot (2004). *Ethics and Foreign Policy*. Cambridge: Cambridge university press.
- Srinivasan, Krishnan & Mayall, James & Pulipaka, Sanjay (2019). *Values in Foreign Policy Investigating Ideals and Interests*. London: Rowman & Littlefield International Ltd.
- Tuchman, Barbara (1996). *The Proud Tower: A Portrait of the World Before the War 1890-1914*. New York: Ballantine Books.
- Watson, Adam (1987). Hedley Bull, states systems and International Societies. *Review of International Studies*, 13(2), p.147-153.
- Zellen, Barry Scott (2011). *The Realist Tradition in International Relations; The Foundations of Western Order*. oxford: Praeger Security International.